

تصانیع امیران ایشان

نواب اسدخان بهادر و وزیر ظفرنگری به خطاب آصف اللہ ولد سعید الہیگ مخاطب ہوا  
بمنصب وکالت مقرر گشت ۔

اعتماد خان مخاطب لواء القارخان بن نواب اسدخان بہادر و وزیر ظفرنگری مقرر شد ۔  
امجد خان پسر محمد قویں منصب پٹنہگری دریافت ۔

محمود خان پٹنہگری بن محمد شافق مولانا لائالی خان به خطاب نواب پشاورت خان بہادر  
مخاطب گشته منصب وزارت دریافت ۔

اعتماد خان بن ہرمین ہایہ نظامت گرفت ۔

خیراندیش خان کپورہ بحال خودش ہوا درگاہ گشت ۔

ہرزاد سعید کہ بہ نصرت خان علیہ عالی شہرہ ہزاراست بدان شہر خان مخاطب شدہ  
بمندی منصب یافت ۔

سہیدارخان بہادر ولد خان جہان خان ظفرنگر به خطاب خان جہان خان آہم بود یافت  
عنايت اللہ خان کشمیری بنظم کشمیر و بمنصب ہوسامانی و نائب وزارت مقرر شد ۔

عنايت اللہ خان بن عنايت اللہ خان کشمیری پس از ہدر ہمایہ ہدرآمد ۔

عبدالصمد خان بہادر فوجدار الہ آباد گشت ۔

میر بہاب الدین کہ ہناری الدین خان بہادر فیروزجنگ بود ہتکرانازہ اپر

بنظم گجرات مامور شد پس از ۳ سال علوم و ایسان سفر اُخرت را سامان نمود ۔

میرتہرالدین کہ چین قلعہ خان بہادر نام بروخوانند ہر ہر میر بہاب الدین غازی

الدین خان بہادر فیروزجنگ ہمدوقا ہد ہجائے ہدرندست و چون ہدر منصب دار د ۔

ملاک خان بہادر بمصوب تازہ سرفراز ہوننا ہوا ۔

محمود خان نائباتان ولد سدا الہ بہک آب در نور یافت ۔

بناظر امرا کہ زکواب لاء در ہد حکایت نامہ مانی لاء ہد تور از ناہر دولہ ایدان ماند

سناندارساہ زمانیکہ بہادر ساہ را ہتکراہ اُخرت گشت ساہ زاد دجہاندارساہ پور ہزر

بهادر شاه بهاوری نواب ذوالفقارخان بهادر چون جانشین پدر شد - خواهش بر زبان  
 شریکی را از اهل آران ایلیان باو برآورد و به ستمزه سپرد <sup>حالت سرپایه زندگانی</sup>  
 ستمزدگان را با تمام رسید زان پس شاهزاده محمد کریم پسر عظیم الشان را که  
 شورش سر داشت بخون و خاک آویخت <sup>پسر عظیم الشان که فرزند سیرگوندش</sup>  
 با نظام خون پدر و برادر برخاست مرگنه انگیزی و کینه کشی در سرگودت بهاوری  
 سید محمد الله خان و سید حسین خان پاره به شورش سپاه زرد و طریق آویزش سپرد شهریار  
 ناصرالدین پور خود را به بیکار او فرستاد در قریه کچهوه عرصه رزم میان این دو گرم گشت  
 کچهوه را از آله آباد پنجاه گزوه فرتی است ناصرالدین هزیمت خورد پس خرام شد تا  
 با کرا آباد آمد فرزند سیر بی او گرفت تا کرا آباد پیوست و باو پزه رفت چنان دار شاه راه  
 دلی گرفت فرزند سیر عاقب او نبود در قریه خضر آباد که از شاهجهان آباد یک گزوه  
 فاصله دارد با هم فرزند سیر و جهاندار شاه بیکار آمد با میان کار کار جهاندار شاه درهم  
 دکه راه نیمی سپرد فرزند سیر بیرونی گرفت و پایه سلطانی یافت -

سال ولادت جهاندار شاه که ابوالفتح محمّد بن گویندش وشم خجسته اختر نام  
 خوانندش - روز چهارشنبه و هم ماه رمضان المبارک سال هزار و هشتاد و دو بود <sup>هفتاد</sup> یا  
 یا از سگم نظام باشی -

بنام ولادت در بساق دکن

سال جلوس یکم ربیع الاول سال هزار و یکصد و بیست و چار هجری -  
 مقام جلوس تخت در لاهور ثانی در شاهجهان آباد -

تاریخ جلوس - محمّد بن غازی چون که بر تخت \* بغروزیمه رونق بخش کردید  
 چو خوش سال جلوسش از سرداد \* بشهر غیب با من گفت خور بد

مدت عمر - پنجاه و دو سال و سه ماه و بیست و هشتاد و دو روز -

مدت سلطنت - ده ماه و هفتاد و سه و بیست و هشتاد و دو روز -

سال وفات بیست و دوم ماه ذی قعدة سال هزار و یکصد و بیست و چار هجری -

مقام دکن بیرون متعزیه هانجهای آنها در رتبه مبارزین شاه

اسیاح اولای ایشان

عبدالرحمن بیرونی و عبدالرحمن بیرونی

اسیاح امرا و وزراء

نواب آصف اللہ خان بہادر آمد خان و نواب ذوالفقار خان بہادر و کوکھاش خان  
و کوکھاش خان و نواب معزم خان بہادر بنیانی کہ بشارت خان ہم نام ہو  
خواندند و اعظم خان و جانی خان کہ نامش محمد عثمان خان بنیانی بن معزم خان  
بنیانی و محمد امین خان ایرانی۔ این همه نام عالیجہ کہ در میان بہادرم کارکن دولت  
ایشان بودند۔

عبدالدین فرزند میر بن عظیم الشان بن بہادر شاہ چون جہاند ارشاہ بھاگدان رفت  
انسان ہمارا سکی تخت بست ۔ نواب ذوالفقار خان بہادر شیخ کشید و لاشہ اورا ہا  
لاشہ جہاند ارشاہ بکوش بیرون تشہیر کرد و بہ بزرگ ساختن عبداللہ خان برداخت و  
برادرش حسین علی خان را ہم باہر و لا ساخت ۔ درین سال راجہ جیت سنگھ بن  
سوت سنگھ راجہ جوہ پور قدم بشورش در آورد ۔ چون نواب حسین علی خان ہا  
بسیار سپاہ بایشان ایخت ہنگامہ فروریخت راجہ طریق ہندی سپرد شاہرا ہا دخت  
ماہ روئے کہ خدا ساخت و ازوالا ہانگان گردید ۔ وہمدین ہنگام گروہ سکھان سگان  
لاہور بکنہ انگیزی گام فرای برداشت عبدالصید خان عامل پنجاب باقیبونی کہ داشت  
سران تاخت و ہنگامہ ہیا راست تابسیاروا جان برد و سرداران اترا ہدار الخلافہ  
فرستاد کہ این ہمہ را کارہ تباہوا افکاد ۔ در ہنوش گروہ از انگیزیان ہوا لگاشت دخل  
زمینو کہ ہرا با رکودن اسباب تجارت نیاز مند بودند خواہش ہبارگاہ خسروی آوردند

عبد شاریہ و فانی بہرالدین بہاند ارشاہ ۔ تزار کرد و تزار میر ہسکم تھا \*  
اسیر گشت و شہید از جفا جز \* برین مشین سائجہ ہائے \* بکوش  
من فرمود ہرود حیدر بہاند ارشاہ ۔

به بزهنگی آمد . از اسبها که عبد الله خان پاره <sup>حرمیت</sup> چون <sup>خون</sup> گرفت . ماهه نخوت اندوخت  
 بم که یکی از غور دشت پسران بیروست . خصوصیت در میان آمد . از دیرگاه که گذرت در سرها  
 بود . عبد الله خان قلی پناه با سزایع را کار نهش آورد که بیرون بدخت و پالغ شاه هسته در  
 خلوت . کده نشاند پس از با هیچ دو <sup>توشانید</sup> زهر شاه نوبلید شاه بیجا زده مع خبر چون آنرا شرب  
 فرمود زندگانی پسر نبود . خورش قن همان بود و از جهان رفتن همان . در ایام زندانی  
 ریاضی که از خاطر شاه سر باز زده ایست . دل مست شراب است و شرایش ندهند \*  
 خو کرده آب است و آتش ندهند \* هر کس که ز احوال ما پرسد \* آهرا بلب آورد و  
 جوابش ندهند . القه چون از شرب زهر شاه از خود در رفت که روح او پرواز کرد پس پدهد الله  
 خان را و هبه در گرفت که وز به حالت کد بساخته باشد پس شاهرا چندان زد تا به اف پاه  
 شاه شگاف زد .

سال ولادت ایشان روز پنجشنبه هفدهم ماه رجب سال هزار و نود و پنج و بقول  
 رمضان المبارک سال هزار و نود و هشت . از شکم صاحبیه نسران .  
 تمام ولادت دکن بداله .

سال جلوس روز جمعه بیست و سوم ذالحجه و بقول هفدهم ماه اقمعه و برخ پانزده  
 ذالحجه سال هزار و یکصد و بیست و چهار از هجری .  
 محل جلوس اول در عظیم آباد پیشه . ثان در اکبر آباد ثالث در شاهجهان آباد .

تاریخ جلوس

شاه نو شیر ک افسار \* افتاب سپهر مملکت است \* گنت هانتف که سال سلطنت  
 افتاب کمال سلطنت است .  
 مدت عمر . سی و پنج سال و هشتاد و یک ماه بیست و یک روز .  
 مدت سلطنت . سی و سه سال و سه ماه و یک روز .  
 سال وفات . هفتم ربيع الثاني سال هزار و یکصد و سی هجری دریندی آمد و به  
 نهم رجب سال صدر درگذشت .

محل دفن بیرون شهر شاهجهان آباد در شهره میانین بادشاه -

تاریخ وفات قاضی و مالک الامصار شد .

ایضاً دیدی که چه پاهای شاه گران کردند \* صد جوهر و جواهر ز راه خانی کردند \*

تاریخ جو از خرد مجسم فرود \* حادثات چون نیک حراش کردند -

### علم امراء ایشان

اسماح اولاد ایشان

غیر از دخت که بنواب ملکه زمانی بیگم مخاطب بود بنظر نماید -

نام امراء ایشان

سید عبدالله خان بمخاطب بقطب الماکه پاروفادار طفر جنگ منصب دار هفت هزاری

و پایه دستوری پالت -

سید حسین علی خان برادر عبدالله خان بمخاطب امام الملکی و امیرالامرائی و سپهخشپهروی

سرفراز گردید -

سید امین خان ایرانی بمخاطب اعتماد الدوله بخش دردم بود -

سید قلیو خان بن غازی الدین خان بهادر فرزند جنگ بمخاطب نظام ملکی بمخاطب

پناه به سوید داری دکن سرفراز شد -

فانی عبدالله تورانی بمخاطب خانان ایران بیرون راه بخندیدند \* سید محمد خان بمخاطب اعزاز دریا

لطف الله خان بخندید دیوانی مریباند کرد -

سلطان خان پنهانی بن معروف خان که بشارت خان بمخاطب بود با اسم افضل خان بوده

بندیدند حدان بخردند -

خان مهران بمخاطب به جواهر خان بمخاطب چارمزاری بمخاطبند -

داود خان بن خدیو خان بوال پای و آما پارویه سید حسین خان از بجهان رفت -

عبدالله جد خان در زمان کوشار آرزو کرد - که با به سوید داران ملتان و لاهور پایه داشت -

عبدالله خان بن روی الله خان بن حایل الله بمخاطب روی الله خان سرفراز شد -

بعضی دوم شد خوب

بعین خان خدمت داروئی اسپان یافت و در

سرلند خان مخاطب بیازالملک بوده بصوبه داری آورده بایر شده

عیناب قسیر ایشان

در صوبه آورده قریب کهاگره بمعی سرلند خان صوبه دار آورده طرح شهری ایداحت و

قبر آباد نام ساخت و با اهتمام محمدخان بیگن به بنای شهری افتاد و قریب آباد نام

نهاد و آبادی مراد آباد پرداخت و آنرا صوبه جدا ساخت

رفیع الدرجات بن رفیع الشان بن بهادر شاه چون قریب صیر بیگ حقیقت خورش فرمود

نواب عبدالله خان پاره ایشانرا برای تمام تاجور نمود از آنجا که زمانه مرزبان ایشان

را سه ماه بازده روز در گذشت راه بیاع ملک عدم گشت

ولادت ایشان هفتم دوم جمادی سال هزار و یکصد و بازده هجری

بمقام ولادت قلعه نام نهاد آباد

سال - لوس سال هزار و یکصد و سی و از راه اشرفیه نهم بود با بازده یوم چهارشنبه

سال جلوس قلعه شاه مرزبان آباد برخ برانند که جلوسش بر ساخت اگر آباد بر شواله من گردید

سال - هشتاد سال یک ماه بازده روز

مدت سلطنت سه ماه بازده روز

تاریخ - لوس - هشتاد - هفتاد چون رفیع الدرجات \* گوئی بوعرش سرکشید از عرفات \*

در مردان جز دید با فروز کوه \* تاریخ آمد لقب رفیع الدرجات \*

سال - هشتاد - هشتاد و سی و از راه اشرفیه نهم بود با بازده یوم چهارشنبه

سال - هشتاد - هشتاد و سی و از راه اشرفیه نهم بود با بازده یوم چهارشنبه

سال - هشتاد - هشتاد و سی و از راه اشرفیه نهم بود با بازده یوم چهارشنبه

الدام گمان \* گمان خلد بوی تمام ز باری \*

اسماء از نادانان

ایمان را اولادش نبود.

### نام امرا و وزراء

از اعظم امرا ایشان فخر محمد الله خان و حسین علی خان بارهه دیگری نبود.

رفیع الدوله - روزیکه رفیع الدرجات جامه هفتی سرجه نواب عبد الله خان بارهه برادرش

را که شمس الدین رفیع الدوله بیرون خوانند به شاهجهان آباد به شاهن موسوم گردانید

و خود منظم گردید. و شاهجهان نام کرد ایشان را هم پس از مرگش سه ماه و هفت و

هشت روز و اسیب راهنگام در پیش آمد.

سال ولادت ایشان - پنجم صفر سال هزار و یکصد و سیصد.

مقام ولادت - شاهجهان آباد بهمن در غزنی گویند.

سال جلوس - بیستم بود از رجب یا هفت و یکم از همان رجب سال هزار و یکصد و

سوی و یک از هجری.

مقام جلوس - قلعه شاه جهان آباد.

تاریخ جلوس - تاریخ الدوله شد شاهجهان \* برکمان بارهه و تبار در \* احسن الله

از پش سال جلوس \* سیزدهم زد رقم زیبا خلاصه زد رقم.

بدا عمر - هجده سال - ۹ ماه دوازده بوم.

مدت سلطنت - سه ماه هفت و هشت روز.

سال وفات - هفدهم نهمده سال هزار و یکصد و سی و یک هجری.

مقام دفن - بیرون مسوره شاهجهان آباد در مقبره همایون باد ساء.

تاریخ وفات - در رفیع الدوله را ممکن تراب \* سال فوشه باد بود باعی خراب.

تاریخ ثانوی - کردند سه باد اه پیک سال وفات \* فز سیر و دیگر رفیع الدوله.

تاریخ حو - از جهان رفیع الدوله \* تاریخ فان نوشته شد از من حو کا.

از دایمان کرد نبود - از نامور امرا ایمان محمد الله خان و حسین علی خان دیگری نبود.

چندین بار با پادشاهان و پادشاهان دیگر دیدار نمود.

هنگامیکه رفیع اندرون به قائم پادشاه شادکام نواب سید محمد اللہ خان پادشاه گام فرستاد  
 برداشته و با صاحبزادگان روشن منظر بن سبیلان نگاه بن بهادر رفته که در آنجا رسید  
 بود در آمد به سر آرائی عرض نمود روشن اختر خوف گوید گوئی که بیان آورد و سخن  
 از خواب پیش نبود چرا هر دو میخیزد و از امور سلطنت که چند ایام از این زمان نگارند  
 و یاد عرض هم به از غماهی میشود بورخان حقیقت لیل و نال ایشانرا ذکر کرده اند  
 لیکن بنمایند که از کردار این سادات باره جوخه بد پشه تاکه بود در آن <sup>انکار</sup> از کار نگار میشود  
 همین قدر قابل گشای است که طبیعت این حضرات بیکه و تیره نبود سر بشو و سر  
 داشتند بکورا می کشید و بکورا بر تخت می نشاندند از این روشها و تحصیل می  
 کرده سخن کوتاه به نوشته پیشانی هلیج همای دولت به سر روشن اختر سایه کسرت آمد چون  
 ساریب تخت و دهم گره بد از روشن اختر به سعید شاه ایجاب بد عنین گنگه - روشن اختر  
 بود روشن باه شده - یوسف از زندان بر آمد شاه شده - سید محمد اللہ خان را بد سفر دستور  
 - لطفت نمود ولی بعد از چند از حرکات نا هنجار بنا سایه و زنجیر بدخ او دل آورد  
 درین شک نیست گاهی که در نظر است چنان <sup>چنان</sup> و ایضا باید که خود سری در سر و سر کشتی در  
 خاطر و رعایت در دماغ و نخوت در نهاد عبداللہ خان و همین هلی خان متبکر بود و  
 صلوات فرمایان فرمان روا در نهاد ایشان چنانکه بود نبود <sup>علیه</sup> همانا جو حد بگرد رسوا کند -  
 صورت ایشان متحمل حضرت نشد حشمت چند روزه بست نمود داور را شکر نکرد آثارا  
 وفا نساخت پس تکر فوش ایشان خاطر ساء را به بیشتر آورد دل بیدی در بست  
 باعیان دولت باستانی انجمن بیمار است و بنگه آرائ اینان بارکان توکی بزم بر آراست  
 ایمان که انده بواز رنج در میان دانستند و الم های برداشتند و انهارا <sup>علیه</sup> ریشخند می  
 بداشتند منتشر هنگام بودند ایدون که از راه چنین سخن اندوختند و ایضا که از این  
 بهمان صرف شنیدند رنجش پورده سان تازی یافت و بر عهد ایشان نهاد نهاد هر یک  
 ریشخند به شو آوردن غیر در صحبت خود ناچار ماند -

علیه  
 هر چه میخواهند  
 بهتر استند



به بعضی ارباب اظهار بود و بخواهید که ایشان اندیشه بپوشید. انتظار هنگام بود همانا ترا  
را ازین چنین بیاورید و تمامای ایشان غنیمت کند از پیش آورد. بلکه درین زمان با یکدیگر  
از نوکن بگوشی آید و بعد از آن چون بخواهید آورد. شاه با لشکر کبیر و سپاه داری  
حسین علی خان پاره و نسیم ظفر سپهر بند که بجزیران بن عبد الله خان پاره سپهرنگ  
نوکن کشید و از حضور سبکی باز شد و بدان سر پیوست چون در شیرگاه که بیست کوه  
از حضور سبکی گرفتند اول محل ورود آید. نخست جای نعل گشت در اینجا بجمد  
امین خان ایرانی که یکی از امیران باستانی شاه بود آتیاه نیروگمازید و سینه بود و آنچنان  
دغا بازی راستی بده آورد که پاهای سیدرخان نام نورانی که یکی از اشرافان بکرنگ و از باران  
هم آهنگ او بود از میان آورد و باین کار کاربند نبود پس سیدرخان به پیمان نهاد جوی  
و پیمان داد خواهی بدو گاه حسین علی خان پاره رفت که بفرود گام او آمد و به شاه اخطار  
پرسید که با جوی چیست بگه ارازی. مجید امین خان غوغایان بود و نوشته در دست داد  
چه اشک دعوی پیش گردانید عرضه چگونگی گرانید <sup>همیشه</sup> حسین علی خان را بخواندن  
از مشوجه بید پس وی گردید و بهجلاکی برجعت کار و سواله کبر وی کرد و چنان صریح برورد  
که شبرازه زندگی وی از هم گسیخت همانا چون بخت بر او نکتد هر چه کار آید اما او مساعدت  
چه توان کرد بود مان حسین علی خان با او میخواستند نگذاشتند خوش ریختند کشته شدن  
حسین علی خان همان بود که با بازاری ایشان همان عرب خان برادر زاد حسین علی خان  
که با او بود جوش زد بهر خاش جوش آمد و بشورش وقت با ملک محمد امین خان بود اخت  
هنگامه سپید شد تا او را هم روزگار سهری شد چون حقیقت <sup>حقیقت</sup> بقصاب الملک نواب عبد الله خان  
پاره که بدار الخلافه بجای خلیفه ما بر بود نقل کردند قهر زده بقتل آمد و سلطان ابراهیم  
سرجار امین عظیم الشان را که از حضوران بود بر آورد و والی مملکت گردانید و ملک را مرزبان  
خواند و بلیوش محمد شاه ستاب آمد و به آنکه جبه فرساید و دستوری بپوشید خواست که  
بپار شاه نام مسجد و درآمد که درینوقت فرستاد بدست کرده حمله کند و حربه کشاید و باد مست  
خود را هرا هلاک سازد این خبر چون انتشار یافت عسکر شاهو تحت رایت امیران





پادشاه پادشاهان بهنگ که در آنجا آمدند و در آنجا رسیدند که در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 نزدیک نادر را حرق و بلعیدند. کرد و با هم در آنجا رسیدند که در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 علی بیگ سمرقند است. با او بر سر داشتند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 پس همه را فرستادند لاج نوری و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 برخاست و بشوق عالمگیری در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 کشید و هرگز نماند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 قتل و غارت را آتش هندوستان آورد تا بدشت پاشی آمد که از شاه جهان آباد چهل  
 کوه فاصله دارد و پس محل شورش و مقام سکون و پانی است زمین شد و شهر را بقعه  
 را چاردهم بود و از سال هجری هزار و یکصد و پنجاه و یک که با عسکر شاهان که سرانجام  
 آن صدام الدوله خاندوران خان بهادر و برهان الملک نواب سعادت خان بهادر  
 صوبه دار اوده و نواب آصف شاه چینی خان بهادر صوبه دار کن بودند و از پیش  
 رفت شورش و زهرقت پایان کار لشکر شاهان هزیمت خورده پس گردید نادر شاه هرگز نماند  
 گشت و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 شد پس با اصلاح افتاد و سخن پادشاهی نهاد چون نادر شاه بمسوره ... انجمنان آباد  
 عزم حرکت داشت جواهر نداد سخن کوتاه نادر شاه هرگز نماند هزیمت الملک که  
 همان سال قبری که دانی با محمد شاه هزیمت و رابطه اتحاد در میان بریست چون  
 نادر بدو آمد حضرات دهلی را هراس در گرفت نادر مردم بعد از سپاهیان  
 خود را جاهجا فرستاد و بمحلات ایستاد و حکم کرد که مردم این مسوره را از دست  
 و آثار نرسد و سپاه ماه سبب آرام و حمایت ایشان گردد تا روز دو همه آرام  
 گزاشند چون نادر خسته از پی و پژمرده سپیل بود بریعاخت راحت مسدود نماند  
 میامود چونکه او پادشاه این مسوره و قلاغان این شهر و سفیهان این زمین را بلاف

آزادی و کرامت سزای و بخت گزینی و شور آزادی شیوه استیلا غالب افکار مردم دینی  
 بیایه بلبل و آینه آینه در مشفقان از ایشان تفریق نادر را که خواه اقدام کنند اشرار را  
 شنیدن نشان بود از جوار ابراهیم تا همان یوسف از ایشان ترا بدین شکل آورد که میگفتند  
 واه بحد شاه بیا کلام نادر گوید که احیاء نادر گوید حکام است که احکام ابراهیم و مطایفه  
 از ایشان را ان قول که آنها را با کازیر کلام گوید که کارش تمام کرد و دست داشت که در همین  
 بگنیم پس گروهی با از ایشان این شهر درین راه میآورد و انبوه اهالی این محوره برین  
 خیال افتادند که از کین برسد و پذیر آنکه بدینگی را هرگز با ندر پشه تهاه مکانی برخاست  
 و بزوش تهاه کار برداشت که بر این تهاه که بخیز بودند دست حزیب کشودند عاقله حد  
 را که تیغ ساختند این خبر بگوش نادر چون افتاد بستند چند فرستاد که مردم تا  
 فهم را ازین حرکت باز دارند و باصلاح آرند چون وقت فرستادگان هم از کشتگان آمدند  
 و میگه سحر نمودار شد نادر در میان شهر آمد که بازی اطفاله را فریاد میآورد که نادر  
 را دهند باز دیار شورش گردیدند سفاقت تر آغازت بودند اگر در استان گویان مورخان  
 انصاف بروران امتنان دارند که نادر هرگز نی خواست بخلق آزادی برسد و بازر دست  
 خود برساند که اینکاش گذشته یا ندر ز گوش زبان کشاد درین عرصه مردح شهبو تهر تهاه  
 بانادر انداخت لیکن آسپه باور رسید مگر یک از امارا که باو بود بنین انداخت  
 چون نادر صلاحیت بایشان ندید حکم قتل عام داد همه که لکن به تادیب ایشان  
 که بر دست دست اوهاشان از حرکت باز افتاد پس نادر شاه به مسجد روشن الدوله که با  
 کزالی شهر اتصال دارد نشست جوار ساخت اما ایندور نادر شاه در قفس بود وجه تهن  
 که گوش از نگر خان فراختر و از ملا کوخان بیشتر پس قتل کردن و غارت ساختن  
 و آنگه زدن را امر مکرر داد محمد شاه بیچاره بصحن خانه بخرامید گوید که بسکال  
 فرستادن این هنگامه میگردید ملک از روز درگاه ششکه این هنگامه فرودگشت کنوال  
 شیر آمده عروبه داشت کرد که مسوره خور به نان خرابی و رعایا بران حضرت  
 بعضی سرگردانی که نادر چگونه بگذارد و سلاش چنان باز گوید عدو قتل را به هشت

هزار مردم ذکر کرده ایم تا همین قبل از آنکه این پادشاهان را در این زمین  
 نبیند که یوزبان اغیارانی دارند لیکن از خوف بیج جایست بویچ در همان ملامت پیشود  
 که بالا برشته آمد توایب شاه یوزخان بهادر در برابر آفتاب دایا که خورشید هشتصد هزار  
 را بصواب القرب میگردد و غارت او را از نادر و جانی به تیغ کوزا بریده اند از کویک  
 از تخت طاوس و چیز جواهر گوید آورده تیموریان و بهین نه بود و بهین شکست  
 کرد و نعم فراوان از آن میجوید چون این حقیقت پشاه باز نمود دانش بوشم و چشم  
 برسم شد بیگلت - دیده عبرت کشا قدرت حق راهه بین \* شایست افعال با صورت  
 نادر گرفت - و فرمود که به تیغ گذشتن به که چنین تیغ بودن ولی تختی صوبه دار  
 دکن توایب آصف جاه بهادر را که مرد بزرگ نژاد نیک نهاد بود باناد فرستاد و  
 هم این شعر بهایش نهاد - این همه طبع لراق کن نیکون \* زره نیست نزد اهل  
 جنون - چون توایب آصف جاه بهادر باور رسیدند پشاه پان نگره است که میگردد هر سید  
 چگونه آئی و که را میجوئی وجه میخوانی آصف جاه بهادر بکنف پیام افکار و زبان  
 باین سخن کشاد - کس نماید که دیگر به تیغ نازکنی \* مگر که زند کوی خلق را و باز کنی  
 نادر شاه را هم خالق سرداد که سر به خجالت نهاد و پشیمان شد و طع از قتل نمود  
 در حال لشکر فریمان بفرستد پس محمد شاه آمد و بهوش رفت و قسمت سلطنت کرد  
 چگونه بی رنگه کابل و قندهار و جارجال از پنجاب دستسوف خود آرد باقو در  
 عمل محمد شاه سپرد سکجه <sup>چنان</sup> چنان زد - هست سلطانی برسلا این جهان \* شاه شاهان  
 نادر صاحب قران - و هرنگین چنین نقش نمود - نگین دولت دین رفته بود چون از  
 جا \* بنام نادر ایران قرارداد خدا - پس خواش پیوندی تا پسر خود نصیر الله نام با  
 دانت سلطان یزدان بخش من سلطان داور بخشی من سلطان مراد بخش من شاه جهان  
 باد شاه بود بعد گذشت در نمود بسیار گامیاب شد پس رامنگران خوش آهنگ را بخواسته  
 انجمن طرب چهار است نوریانی تیغ از مانیات نادر پان طوانه آمد - دلها تیره دیگر بر  
 سر ناز آمدی \* از دل با چه بجا ماند که باز آمدی - نادر شاه خلع برداشت و او را

بنواخت و گشت بهشتی همچو زین المونش بهرین اراک از کوفت و استماع این امر نورانی بگریه  
دریده این زنهای جوان بولان آوردند و بهین صیغه جان گذارند و چون صلح شد کوفتانی در روز  
گشت که به نام «هرم جویج» میانی «تو مدینه ای که جانم از تو آید تا آنکه گم» بی قایم و عمل  
دارم نه طالت جدائی - پس از این هرگز کنی - نادر بی رگه سنگاری یافتند **القصد** چهار  
تکلیف نادر بدین - هجاء و هشت روز آمد - روزی با محمد شاه صحبت بخوابت و اهل  
و مقام دولت و بدوام سلطنته اندر گوی نبود - احیان دولت را خواسته ایشانرا با نظیر  
خواهی محمد شاه ناصح شد و تاکید نمود و بحکم اطرافنا بهین نظیر فرمان فرستاد و  
چنان برنگاشت که من و محمد شاه هیچ جا نم در دو قلب اگر نوع ناشایسته شما با  
محمد شاه گوش خورش من شود تمام شما در صحنه حسن نخواهم گذاشت در اندازم غنیمت  
را که از میاورد اختلاف است بیشتر که نگاشته <sup>آید</sup> غالباً بصحت است والله اعلم  
بعد از جواهر هائیک شاهن که بدست لشکریان افکند ایشان اخلا نبودند چون نادر گوش  
بران حکم آن کرد که بنا بر آرنند نادر اندک عرسه جز <sup>خزانه</sup> خواند نادر بی شد اطاعت و رادر  
لشکر همین دلیل قویست آخر ان بهر متخل و حوس گمان بیرون که نادر را رشقت هندی  
سپاهی را چون فرزند پیدا داشت زلف میدادند که مگ شکم در پیشکار و لشکر بولند و بکنار رود  
بروز به پیشکار بی رود **القصد** نادر بهکاشانه داهی بهمان اندازه که دانسته آئی قیام  
بیزره تمولین جنگ در اینجا اراش گرفته رخ با ایران آورد زرجوب جنسها بدیار خورش بود  
روز دو بمشاله ماریاغ که بیرون شهر شاهجهان آباد بود قایم شد، قایم شد خواه سپاه  
شد و غیران در حق ایشان هم بذل احسان کرد که از جایه گرفتند و بعد بیان چیزی  
بانعام ایشان داده را هگرای وان شد چون با ایران رسید بجایه گرد آورده دست خیر بهر  
که روم که بود و هم سه ساله ساهان ایران را برعایا بهانشید از آنجا که دولت بی پایان  
و جواهرات بی بها که بجز نادر افکند نهاد او مایل بعین و عشرت آمد و بپرو  
بدست خاطر رانی که گزین کرد از آنجا که منابع و متاری و مذق از هندوستان آورده  
بود همه را گرد آورده بر سخت طاروس شاهجهانی در صنعته صلاح عیش در داد و جواهرات

و غنائج لطیف بظرف خلافت چنان گویا بخت ساکنان آن زمین از دست سوار که قبل  
ندیده بود نه اینکه بدیدن آن بصورت آن بدیدند و نادیده بود بزرگوار از همان روح زمین  
شوریدند از آنجا که آراس لشکر باعث به انتظام کشور استوار باد و از پشت وی در هنگامش  
بود پس از چندین <sup>بشرف</sup> لشکر افتاد و در پنج <sup>بشرف</sup> که حریف بخارا را آنگاه در اوجت پس  
بنا سوپرداخت و آن همه را پیشان ساخت و لشکر بخوارزم بهار استوار آنرا <sup>بشرف</sup> و بالا  
ساخته و به کلات آمد و هنگامش بودن جماع رفیت پس استعجاب کلات را اصلاح داد و  
جامع باش را بنام نهاد درین عرصه و سراندر که ضاقت نام داشت به قتل بدرگردد  
کعب را ایما داشت که وی نهی بنام را پرداخت چون نادری را بر حرکت پس آگاه آمد با حضاری  
حکم داد چون او را دیده بهر بدری بهوش آمد در کمال شدت فرمود که از کرده خود اگر  
پشیمان شوی از سر تو گردیدم پس بدر است گنگن زبان کشاد و سخت گشتن آغاز نهاد و  
بکلات آمد که بسختی میخواهم که جماع را همه و زبان طالب رهرو هم پس نادری همان  
دم بکندن چشمهای او را امر داد تا او را گرفته کور ساخته پس نادری با سرگشت بد اعمال او  
گرفت موجب آمد سرگشت دیده مرا نکندی چشم ایران را کور کردی پس نادری چنان  
پشیمان گشت که از خود رفت پس ازین واقعه کاری که از نادری آمد نه کونیا مد اگر نقل کرده  
آمد جماع وی گفته آمد گویند نادری را مذعب اهل سنت بود که به تعصب و اظهار <sup>ارفداری</sup> حق  
نمود اگرچه حالت ابتدا <sup>ارفداری</sup> تعصب در ملت شیعیه داشت چون ایران را صاحب شد  
با اهالی ایران حکم بستند داد که مذعب شیعیه را تارک و ملت اهل سنت را سائل <sup>راه</sup>  
دوند که هنگامیکه مذعب شیعیه در ایران پیدا شد است شور و فتنه را موجب بوده است  
بینما بد که در او اول حال در ایران چو شد چون تحت دولت صفیه بود مظبوط مذعب شیعیه  
بود که مینمود که با حراف کار مذعب شیعیه است خوب است زمانیکه بران احتیلا یافت  
با اظهار ملت اهل سنت بر ملا زمان کساد و بربرادی خانواده شاه اسمعیل خان از بغداد  
ز بانهدام بنیان مذعب شیعیه و نیز علمای اهل سنت و در فضل اصحاب کبار بسختی برآراست  
و در علمای اهل سنت درین باب از هویاب از قرآن و حدیث بزرگو اصحاب انحضرت



عموماً و در حق خلفای راشدین خصوصاً پیش کردند و شکی نیست و حجتی قوی برآوردند  
 المختصر بعد از آنکه در بود بسیار هنگاماً است تسلیم ثوفاش گرفت سرسبب رفت  
 نادر بهر کسی برآمد هب اهل سنت هدایت نکردند و نمایندگان سبب صوری در انتقال  
 دولت و همین بود که اکبراً بهلاکت و کالی آمد که نادر در همین مژمین هوا هم حاضرین  
 نامه که بزرگان هرکس بود در سبب داده با اشراف فرستاد و نیز نامه بشاه روم بر  
 دادند و به استیصال بدست هب همه هدایت برگماشتند چون دولت او آخری

دور را در آورده هنگام انتقال سلطنت و در واقع نبود مرد علی قلی نام که هم عزاد نادر  
 بود و هم سپهبدار او از بدو دل بوده دل بنا بودی او بر نیاید هیچ از اول جمادی سال  
 هزار و یکصد و سی و از هجری بود علی قلی با لباس دگر و بصورت غیر نیفته بنواب شاه  
 نادر آمده و بر آخته دیباخته شیخ را خاوش ساخته با چشمتی و ابکی و نادر از بر تیغ کشید  
 گرم و خرام شد صبح هنگام هنگامه امرا بسوی هجوم مردم کردند و فرزالی میگفتند  
 سوزید سرفشان و تاراج دادند و سرچشمه زمین در نه بر تاراج دادند و بیگ کردند و چون  
 بیاد فری و نه نادر بجای اندر نادر نادر است هفت اهل که از اموری از آن بدو لشکر

کا رکن سوز قبری ز دوران کار از زمین طمانه نه بهجهان بلکه در دولت نادر نشان  
 نماند از آن وقت و جاء استیلاء در دهه شاندر در گوش عاقلان گردید و تداعی فاعتمروا  
 ایها اولی الابصار و دانش را تاراجها گویان و نشان سمه اند و فی النار اول قریح لاجسول  
 الحد والهدر و همانرا گفته این ماده بران تاب ختم و کما بیدالاست که کلمه تازی  
 را که الف و لام است بر لفظ بدر که پارس است آراء تویا الله و غول اول کول نود را  
 زانوده گوش که تارچه بهیوش ترکب داده به نادر علو تلی ایله گرفت و زان سال  
 نگارست که در کلاک و در روز سه حکومت و یکم شده با نادر خان اسان نام و ایام  
 احمد خان بهر همه نامان شاه که امرواست زبیر برده نزاران اختلاف و روزان است

علی فاعتمروا الاخره عبر کبیرید صاحب دانش  
 شد النار و تحت آند و فاعلم و در پندر

براهین چه کار سخن اینک احمد خان غزالی <sup>نادر</sup> بود چون سرکش عورش اراکی را خلع  
 داشت به فتنه برائی برخاست آن همه را مغلوب ساخت به حاجت و شایسته پرداخت تا  
 آن بلاد را والی شده احمد شاه در دران خطاب شد کرده پذیرا دهی در نشست و به  
 هندوستان برخاست تا بلهور پرداخت و سپهر هند آمد به کام انجا آویزه رفت حضرات  
 دلی چون برین واقعه گوش کردند فتنه نادری پاد آمد دل از جانی رفت همگی آماده  
 آویزه شده دامن بگمزدند محمد شاه چون همه را بمسند جنگ دریافت با انتظام لشکر  
 پرداخت و لایق درین هنگام که بمسرت رنجوری داشت بی آرامی او را از گام فرسای باز  
 داشت تا که پسر شاهزاده احمد شاه پور خود را با سپاه ستیگ و امرای ترک باو پیش احمد خان  
 برکاشت چون شاهزاده روان شد از پنجاور رسید بمواد سپهر هند و بیمار است میدان جنگ  
 و پرداخت بحرب و ثوب و تفنگ المختصر شاهزاده پرویزندگشت و احمد خان پسر رفت  
 بدیار خود بازگشت دوم ربیع الاول سال هزار و یکصد و شصت و یک از تهمی بود که  
 شاهزاده منصور بگردید سعی او مشکور آمد ولی درین اثنا محمد شاه را بسفر آخرت کار افتاد  
 رو به ملک جاوید نهاد -

سال ولادت ابوالفتح روشن اختر محمد شاه پادشاه بخت و ششم از اول ربیع

سال هزار و یکصد و چارده هجری -

سال ولادت بلده غزنین -

سال جلوس هجدهم نهمده سال هزار و یکصد و سی و یک هجری -

تاریخ جلوس - شد کشورستان چون روشن اخترانکه در عالم \* گواه فروغ بخت زانام همایونند

درین بودم که گویم نظم تاریخ جلوسش را \* سریر آراء جاه و دولت آما سال تاریخش

محل جلوس اکبر آباد -

مدت زندگانی - چهل و هفت سال و یکماه و سه روز و سه گویند مدت عمر او سی

در خدمت سال و چند ماه بود -

مدت سلطنت - بخت و نهمده سال و یکماه و شصت و یک روز -

سال وفات - بیست و نهم آخر بهج بود یا بیست و هفتم سال هزار و یکصد و شصت و یک هجری بماروه جسمانی پس آن فردوس آرا نگاه بیرون <sup>خو</sup> است...

مقام دفن بیرون شهر شاهجهان آباد اید چون درگاه سلطان نظام الدین رحمت الله -

تاریخ وفات - شهبی ملک چشم روشن اخترانکه ازوه چو آفتاب جهان جمگی فروغ

گیرت \* چو شد بجاده فردوس زمین سنج سواج \* سپید شائف غیب که گو بهجت رفت

### اسماعیل ایشان

احمد شاه غیر ازین دیگری نبود -

### اسماعیل امراغ ایشان

نواب حسین علی خان و نواب محمد الله خان بدارالمهام بودند و حسین سپهس اعتماد

الدوله نواب محمد امین خان اهرانی و <sup>نواب</sup> محمد غنایت الله خان کنجیوی و محمد نسیری

نواب نظام الملک آصف جاء و من بعد نواب قمر الدین خان پسر محمد امین خان که

در داری سپهرند در بیست و یک احمد شاه در گذشت -

امجد جان مخاطب صدرجهان منصب دار هزاری -

اسحاق خان مخاطب بیوم الدوله که اسحاق تخلص داشت امیرالامرا -

پیرزا محمد بن اسحاق خان پس از پدر پایه پدربافت و نجم الدوله خطاب یافت با داد

بکمال شفقت فرزندش خوانندش -

محمد سبحان خان بنیانی که افضل خان خطاب داشت منصب دار دوهزاری و پسر بخش

پس گذشتن او پسرش محمد عثمان خان بمنصب پدر رسید و امین الدوله امیر الرحمان

خان خطاب یافت با دشاه بکمال عنایت او را فرمود ارجمند میگفتندش و هم شاه نواز

خان لقب او شد -

شهرخان خان گشتاری منصب دار دوهزاری -

اسد الدوله اسدبارخان امین تخلص داشت بکرامت که سپهر اعزاز در یافت -

اعتقاد خان بن میرحسین امیرالامرا -

قمرالدین خان مخاطب و چون قلیچ خان بن غازی الدین خان فیروز جنگ منصب والا جاہ

و مخاطب آمد جاہ پایه گرفت و ناظم در کن گشت -

حمید الدین خان بهادر بن سردار خان چیلہ منصب دار شش هزاری -

خد بتکار خان منصب دار پنجہزاری و مدارالامرا مملکت -

دانشمند خان مخاطب به <sup>الدولہ</sup> سزالدولہ جرت تخلص کرد بشہدی منصب دار خان سامانی -

سہیدار خان بہادر ولد خانجہان خان ظفر نگ موبہ دار احمر گشت -

نواب سعادت خان بہادر برهان الملک امین تخلص داشت نیشاپوری از نژاد سادات

میرتہ والا رسیدہ بصوبہ داری آوردہ سرہندی درہانت -

صہبام الدولہ خاندوران <sup>خان</sup> خاندان بہادر امیرالامرا و پیر بخشی بود روزانہ مشغول بمقدمات

ملتی و ضابطگاہ مدرس و تدریس بصرف بود باعلما و فضلا صحبت داشت چون نادر

آمد باویزہ رفت و در گذشت -

تہمت اللہ خان بن روح اللہ خان بن خلیل اللہ ان بخشی دوم بود -

<sup>سہیلی</sup> بخشہ خان بدیوانی خالصہ سرہندی شد -

حمیدقلی خان ہفت ہزاری پایه داشت -

محمد اللہ خان بہر آتش بود -

احمد شاہ بن محمد شاہ

ان چون از ستیزہ احمد شاہ درانی واپرداختہ عدورا زیر سلختہ بدہلی باز کرد بدایام

و وہاں از لوبہ سر برد باہی دو و روزی شد است روزیکہ پھانی پت قصبہ آمد کہ

ز قس از شاہجہاں آباد بہا کر جو است از خیر سفر و اسپین پدر آگاہی پزیرفته بجلوس

اراشی بساط کشتورہ بقہ چہ پانی پت ہزیج بہار است ہمد مدار الخلافہ - اہمجاہان آباد

آوردہ بمسند حکومت در نشست تخلص نواب <sup>نواب</sup> مشہور علی خان بہادر صفدر جنگ صوبہ دار

آوردہ را مرتبہ دشوری کرامت فرہود - اوید خان خواجہ سرا را کہ پرورش یافته بادر

ایشان بود به خطاب نواب بهادر زبیر صاحب سلسله آنگر و با افرید و خادیش را آنگر آر  
بود که جاوید خان را پایه دستوری پشیمان آمد تا بر او با یکی از سردانین حسن و حجب  
و نجهدگی و محمد آرائی : صند و جنگه آمد و چنان دل نه بستگی شد که بهان وی صلح آورد  
تا روز صند و جنگه جاوید خان را دعوت شکایت نمود و بزین بهانه بنامه خود آورد هنوز  
بضمین خانه صند و جنگه نیاید که بر آن غلوه فلک با اشاره صند و جنگه چنان جاوید اکتی که  
جانش ازین پروا ساخت این سرکت آزرده گی شاه را موجب افتاد و لغی بصلاح وقت صند  
... با حضار و ایراد صند و جنگه به خیال این دان از حضوری آنها نکرده راه سرفانی  
بهرد دامن از اطاعت بر چندین پیشورش گرانید بهر شاه صلاحیت خان ذوالفقار جنگه را  
خواستند به اولاد به نواخته باو فرستاد و سخن آشتی بمیان نهاد ذوالفقار جنگه چون بار  
بهوست اما هم آنگر او گشت که این هر دو شماره خواججه سزاکوب <sup>صلیب</sup> سرگه را بنامه گفته بهر  
مهموره شاه جهان آباد بهر سخت نشانده آشوب هاج سخت پیدا آوردند هنگامه صغیر شدند  
کوفله و وکیل پوره و خضر آباد و تال کثوره پورجاگه ساخته بحرب توب برداختند که  
مهموره دارالخلافت بخوابه آمد و شاهرا باره سخن برتن گران شد - فساد عظیم - تاریخ او گشتند  
در همین نزدیکی بحیب خان روهبله باجرگه که داشت سرقت حضوری را سعادت دریافت  
و هم صوبه دار پنجاب فرستادن پنج هزار سوار باجیل الدین خان بهر سعادت  
اصد و سخت پس باین همه جمعیت عباد الملک غاز الدین خان صلح حرب بهار است و هنگامه  
برها ساخت که در اول وهله صند و جنگه بازگردید با باوده جنجانید راهی دیار آورده شد  
عباد الملک پرویشد گشت و بر تبه وزارت در نشست الحاصل درین نیرنگی هنگامه و رنگینی  
ایام احمد شاه درانی به لاهور باز آمده بتاخت و تاراج برداخته بدیار خویش بازگردید درین  
پیشانی هنگام میان عباد الملک و شاه نزاع برخاست و طول کشید اما چه اشک می نماید که  
بادشاه دخل در کار سعادت داشت گوش بر قول بدگویان حاسدان امرا کرده بحالت نهر  
اب ریزی و خونریزی ایشان را موجب سدی گوش که درین ایام شور و شر از دلاسان امرا

درنگ شده باعث دل بستگی ایشان به فتح آریه سبب برگشتگی ایشان به بودع همانان به خود را <sup>حسب</sup>  
 نه بود بگران بود اشع و قلعه به چاره نه به اصلاح بود خلیفه علی و اصلاح به سلاح بود اجتنی  
 بآنکه نتیجه هائے بدرود آمد به پیشانی در نشست که عنان ملک از دست رفت همانان درین  
 هنگام که زمانه زمان زمان رنگ دگر و روزگار نفس نفس طرز جدا بهدایع آورد عاملان را  
 آزادی آمد و سرسوزی به ظلم الملک نواب آصف جاه بهادری صاحب دکن شد و  
 سپهر جنگ نواب منصور علی خان بهادری حکمران اوده گشت و نواب محمد قلی خان بهرنانی  
 اله آباد در نشست و راجه رام نراین عظیم آباد را والی شد و بهر جمعی علی خان درنگاله  
 در بهلی حاکم گشت و علی حیدر خان بوهیله براد آباد را در گرفت و قاسم خان سنگی  
 عمل در فرخ آباد بود و راجه سورجمل جانی به حکومت اکر آباد پرداخت و راجه جسوت  
 سنگه بهادری صاحب ماروار ایچیرا در عمل آورد و <sup>مبین</sup> <sup>مبین</sup> الملک لاهور و ملتان را گرامند  
 و بهر اضلاع دکن و چون اودیسه و احمد نگر و پونا و سئارا بالارا و و اجی را و <sup>بهر</sup> <sup>بهر</sup>  
 در قبضه آورد و جز آن همگی جا گهر داران و عاملان را آزادی آمد و سکهان را بهدامن  
 جنوبی و شرقی دستهای و ملنگ پور <sup>ان</sup> انگهزان را بهر کلکه و مدراس و بانندی چری و  
 کوناکی عملداری و فرمان روائی آمد و اهل فراس را در حدود بنده کلکی و چند رنگر  
 اقتدار گشت ایندون شاهرا بهر سوریه شاه جهان آباد و نواح آن حکمران و سلطانان  
 نبود و چون عماد الملک غازیالدین خان بدول بود خا لورنجش امیر بلخزین آورد که  
 اهرای زندانی گردانید و چشمهائے ایشان بر کفید و بهادریش گردید و هم دیده هائے  
 او بر کشید و بجایش عزیزالدین بن جهاندار شاه بن بهادر شاه را به المکور نام کرده  
 بر شات به نشانید و

سال ولادت ایشان یعنی جهاندارالدین ابوالنصر احمد شاه بهاد شاه

سال سه سنه هشت و هفتم ربیع الثانی سال هزار و یکصد و سه از هجری از شکم اود هم

سال بهادریه بنواب باقی و قدسیه زمانی و

محل ولادت - قصبه شاهجهان آباد -

سال جلوس دوم جمادی الاول سال هزار و یکصد و شصت و یکم هجری بمصر

۲۱ تا ۲۶ سال -

مقام جلوس قصبه هانی پت -

تاریخ جلوس - جو آن شاه جهان بخت از سر بخت - جو خورشید از فلک بنمود جلوه \*

خرد سال جلوسش بر لب آوره - سرپرست سلطنت افزود جلوه -

مدت عمر پنجاه سال - سه ماه - سه روز و یکم -

مدت سلطنت دو سال هفت ماه و هشت روز -

سال وفات هشتم ربیع الثانی سال هزار و یکصد و هشتاد و سه از هجری -

مقام دفن در جوار قدم شریف پادشاه بیرون شهر شاهجهان آباد -

تاریخ وفات بعد وفات خلد آرامگاه لقب باو بر خواندند -

برهست جو بجایه الدین رخت زندگی \* هر کس در سرشک رهزگان خویش سفت \*

هاتف برای سال وفاتش بمصدیکا \* سال وفات سال هائی هائی گفت -

اولاد ایشان - بیدار بخت -

امرائی ایشان - مغدر جنگ منصور علی خان صوبه دار او ده - وزیر بود بعد از نظام الدوله

پسر نواب قهرالدین خان که در وقت احمد شاه گفته شد بعد از عماد الملک غازی الدین

خان دستوروی پایه یافت و صلاحیت خان ذوالفقار جنگ هراتش - و امان الله خان داروغه

دانش - پادشاه عثمان خان انیس <sup>الرحمن</sup> سلطان هم بسا نواز خان لقب بود بهر بخش

پسر از کتبتن از بهت و وصیت وی عبد الرحمن خان بن حامد الرحمن خان که هم هم

زادش بود و هم برادر وزیر او بختاب شاه نواز خان بوده پایه اش در یافت که در آن هنگام

پسر حمید الرحمن خان در کم سال بود - نواب بهادر خواجه سر امیر الامراء و

دبیر الدوله نجیب خان سه سال -

عزالدین بن جهان ارشاد بن جهان ارشاد چون شاه ارشد بن جهان ارشد شاه زندان  
 شد عماد الملک غازی الدین خان ارشد بن سلطان <sup>بن سلطان</sup> بن سلطان کوه و بر تخت  
 حکومت نشاند چون ایشان حکومت بر داشتند چون در خوارزم و بلخ که طایفه گونولام دادند  
 و شور سلطنت ساخته و بدارالجهان کوه و جزیره دولت گردانیدند شاهان بلکه چون از راه  
 برآمد به خوش رفت به خوش بر داشتند از هر دو خواست تا از خوارزم و بلخ گرفتند  
 ثالث گذر در هند افکار و قتلنامه شاه جهان آباد و در جهان مال هزار و یکصد و هشتاد  
 لاکه بود که اسید شاه <sup>با</sup> مال گزینی بود چاره شده بدو در این ایشان که خدا بوده به حسب  
 الدوله به حسب خان را بدارالجهان سلطنت کرانده بدو و خودش خواندن نبود پس از  
 مراجعت در عماد الملک جنود بهار است و به قنات سگالین برود اخت تازه به باد نبرد  
 که اسید خان بنگر و رکھونانهم و طکر برشته را با خود به ساخته به حسب الدوله را  
 از رتبه بر انداخته بر پایه اثر در قنات شاهرا چون شاه شلوچ در ضیق نشاند و به خوش  
 دوندست و بخروتر به خاست و شاهزاده عالم گوهر بدگان شده به گرفت او آمد و مکنین  
 و رفت شاهزاده از مد سگالی او آگاه شده از پدر دستوری خواسته از جانش خویش نرم  
 برآمد و گرم بر رفت و آواره خرام گشت لکرا با م با وارگی به سوی رفت ایندرون شاهزاده  
 آمدند انداشت که انبوه گرد آورد و جهان بگرد مردم عماد الملک از هر طرف در عقب  
 شاهزاده بیگشتند و مکنین او میگردد بدند گوش که اجل شاهزاده پس و بود همانا تا  
 اجل معلوم هر آینه محافظ و بود از آنجا که شاهزاده انبوه گرد آورد جنود به بر او است  
 ناند پشه اباقی به پشه به خاست پس اکثر با او گروهی به نبود و بسیار از دوند از اید بنار  
 شد چون تهور بود پس شاهزاده نخست به خلیه هانسو حصار گرم رو گشت و رخت  
 بر سگالین خرامت به بر بست درون به نشان خرامی اشیل راو که یک از والایان  
 مرشکان بود به شاهزاده عرض داشت نمود چرا اینکه <sup>آرزوی</sup> او همکار شاهزاده را شوق  
 میزدی به همین نه پس اکثر ابرار آهنگ هم به شاهزاده در خاطر جوش میزد پس  
 از خرقام و در منزل اموار فیک در پیش گشتند و ارادت رفاقت سفری آوردند آنکه



برکاب شاهزاده شتافتند و از همسرهای شاهزاده که پیش رو می‌رفتند و همسایان بودند  
و هم خیال او شدید و هم سگانش بی گنجه تمام ایشان و جان هم آرم که برف آنها  
بد ملت رسانیده ام بشمار بیست و نه دولت بیست و نه خان و بیست و نه نواب شاه نواز خان  
عماسی بنیانی و رضاقلی خان و نواب فیض الله خان بن علی محمد خان بنکی و بهادر علی  
خان و نوبت علی خان و نواب شجاع الدوله جلال الدین محمد رحمان و نواب محمد علی خان  
وراجه پندت و راجه اجیت سنگه ستر محمد الرحمان خان بنیانی از مسوره شاهجهان  
آباد بدورگت و همسایان شاهزاده گشت پس پخش دوم شد و خطبات موازی خان بهادر  
پایه افزود پس شاهزاده باین جمعیت پاید آباد رسید و هفتاد و هشتاد در اینجا کشیده محمد علی  
از سو به دار انجارا نواخته رایست عظیم آباد کشید راجه رام نوابن عامل اند بار  
مجرانی گوید و بهوشیدن پوشنی آمدند گشت و پاداش پنجده هزار روپیه نذرانه سالانه  
بیمان بریست چون و پاداش گام آمد از آن بوی گشت تا گزیر شاهزاده که جنگ بریست رام  
براین هم به حصار نشست و هر روز رفت و سرگشته ضرب زد لیکن بهر سو مقصود برنشد که نه  
آنها بیرون آمدن از قلعه توانا شورونه شاهزاده را درون رفتن در آن تاب پس شاهزاده راه  
تردد او را مسدود ساخت تا آب و دانه و براتها زیند ساخت ازین رو او را غیر از شاه خواهی  
و جز از بوزش رهائی نرفت شاهزاده بوزش او را کم از هر روزی نانگاشده از بهارش  
درنگشته معلوم مقرر در گرفته در قهره سه سراسر سواد پخته لشکر کشید و خیام گاه  
گزید چون امراض اصلی شاهزاده بپوستند و شطاعت شاهزاده در بوقت موجب امتیاز  
و از دیگران گشت عماد الملک با سرداران هم حالش و با امیران هم سگالش او را بهر  
گونه پیام فرستاد که آهنگ انداخت که جمعیت شاهزاده شکستور یابد که امر از پوستگی  
شاهزاده باز آیند و رفاقت سفری و بنگاروند که اندیشه عماد الملک این بود که شاهزاده را  
از بیان بردارد که در ضمن خود را نگارند الا که از امراض و بپوستند عماد الملک گوش نزد  
و از رفاقت شاهزاده قدم برنگرد شاهزاده خود در حضور هر یک با احمد شاه در آنجا گشت  
نگار که از دستهای که درین پیشان عالی و آواره خرامن امراض نامدار که رفیق درون